

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

محمد قراگوزلو
۰۴ اگست ۲۰۱۳

تحریم فعال یا فعالیت علیه تحریم؟

عبور از بورژوازی "غیر متعارف"!

سرانجام و پس از هشت سال نا "امیدی" از بن بست و عدم گشایشی که دولت های کنسرواتیست نهم و دهم بر کشور حاکم کرده بودند؛ بورژوازی متعارف این مرز پرگهر انتخابات را پشت سر گذاشت تا اتاق بازرگانی و صنایع بتواند بار دیگر به کالبد نیمه جان جنبش اصلاحات روحی بدمد؛ و با ایجاد شکاف های کذائی در بالا، زمین بازی را برای مانور "خصوصی ها" فراهم سازد. این پنجمین و آخرین یادداشت ما در خصوص انتخابات یازدهم است و بعد از این اگر مجال دست دهد به بحث های اصلی خود در زمینه سازمان یابی و جنبش کارگری خواهیم پرداخت.

باری؛ انتخابات یازدهم ریاست جمهوری اسلامی ایران و پیروزی جناح دست راستی "اعتدال و توسعه" خلاف پندار چپ لیبرال و هیجان زده نه فقط قیام علیه نظام سیاسی حاکم و رهبری آن نبود، نه فقط حامل اعتراض سیاسی مردم به ستوه آمده از فقر و فلاکت و فساد و استبداد نبود، نه فقط حاوی بروز میزان مشخصی از نارضایتی مجسم و منسجم زحمت کشان گرفتار در ادبار سرمایه نبود، نه فقط گامی به پیش در راستای انکشاف مبارزه طبقاتی و کسب حداقلی از "دموکراسی اجتماعی و آزادی مدنی" نبود، نه فقط حتما بازگشت به دوم خرداد و دست کم تحقق پلتفرم نماز جمعه رفسنجانی نبود، نه فقط از سوی جناح پیروز شنیده شد که "انتظارات را از روحانی بالا نبرید"، نه فقط در مسیر گاز زدن به لقمه نان کپک زده و اعاده دستمزد زیر خط فقر و دو متر مسکن و کار و ده شاهی آب و برق و دو زار بهداشت و درمان و حمل و نقل دولتی نبود – و نمی توانست هم باشد- بلکه در واقع بینانه ترین تحلیل شکست یک خط سیاسی بود که در شهرداری تهران شکل بست، با آبادگران بالا آمد، از سوی جناح محافظه کار دوپینگ شد و مهم ترین خصلتش در حوزه اقتصاد سیاسی تشدید برنامه تعدیل ساختاری و نئولیبرالیسم حد اکثری بود و در حیطه سیاست خارجی به شکل تعرضی عمل کرد و تا آن جا که توانست به آزادی های فردی و گروهی یورش برد.

تمام شواهد از جمله گذشته و سابقه سیاسی حسن روحانی، سنت های اجتماعی ویژه ای که او را پرورش داده (نگاه امنیتی به سیاست) و تعلقات خاص اقتصادی (تکیه بر بنیاد گرایی بازار) و بهره مندی از آرایش طبقاتی دو جریان موسوم به کارگزاران و اعتدال و توسعه از یک سو و تکیه زدن به مرکز تحقیقات ستراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی دیگر و هم پوشانی تنگاتنگ با اتاق بازرگانی و جامعه روحانیت مبارز مؤید همه آن بلایای مضاعفی است که در آینده به سر مردم ایران خواهد رفت. ما پیش از این در متن سه مقاله "حافظه تاریخی ما و رفسنجانی آنان"، "نئولیبرالیسم علیه نئولیبرالیسم" و "اعتدال به جای عدالت" به تفصیل از ماهیت اقتصادی - سیاسی جناح پیروز انتخابات سخن گفته ایم و سیاست های منبتاریستی آنان را نقد کرده ایم. در ادامه آن مباحث ضمن اشارتی به تحلیل های

بی پایه، مایل هستیم نشان دهیم که حاکمیت جمهوری اسلامی توانسته است به یاری کارشناسان اقتصادی - سیاسی و امنیتی بازار محور دستی جنبش بی رمق شده سبز را بکشد، کل پلاتفرم آن را بلاوجه کند و مطالبات مدنی اش را خنثا سازد. چندان باهوده است که بعد از چهار سال بار دیگر سر و کله یک مقام آکادمیک- امنیتی سابق (دکتر محمد رضا تاجیک) در مطبوعات اصلاح طلب آفتابی می شود، سعید حجاریان به اردوگاه اعتدال می گراید، علی ربیعی برای اردوگاه کار نقشه می کشد، علی یونسی کلید اعتدال به دست می گیرد، نئولیبرال های کارکشته ای هم چون طبیبیان، نوبخت، نهایندیان و نیلی هم چون ژنرال های دولتی که رئیس سرهنگ نیست ظاهر می شوند. و بی هوده نیست که روحانی به محض پیروزی خدمت اتاق بازرگانی و علی لاریجانی می شتابد.

همه این شواهد و قرار و مدار ها که قرار است یک دوره جدید انباشت سرمایه را کلید بزند، مابه ازای همان "نه" "مترقی" است که در دوم خرداد [جوزا] ۷۶ نیز آزموده شده است. آنان که سخاوت مندانه به اکسیون لومین های شوونیست تیم فوتبال تراکتور سازی تبریز برچسب جنبش می زدند و از اکسیون چند هوادار "گونا تی وی" در حاشیه دریایچه رو به موت ارومیه چشمانشان برق می زد، حالا با مشاهده پرچم سبز و بنفش و ارگاسم اجتماعی ناشی از صعود تیم ملی فوتبال به جام جهانی در یک اعوجاج دیگر افتادند. از این منظر چپ لیبرال ما حتا از تحلیل های مبتنی بر "سبک زندگی" بوردیو و ژیزک و دنباله روی از "مولتی تود" نگری-هارت به قرائتی راست تر می افتد و دنباله روی از "انبوهه" را در دستور کار خود می نشاند. همه استدلال این است که چپ از توده ها عقب تر است. مصیبت را ببین! بخشی از این چپ که تمام رویای متأخر خود را به پیروزی جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ گره زده بود، لابد می داند که یک گوشه مهم از پیروزی روحانی منفعل کردن تمام ظرفیت های طبقاتی همان جنبش است. جنبشی که با عصیان خرده بورژوازی در اوج رادیکالیسم خیابانی با بهت کارخانه و انفعال تشکیلاتی طبقه کارگر در خود مواجه شده بود، بعد از خرداد ۹۲ به آرامش رسیده است. حتا اگر این آرامش بعد از آن بیست ساعت مرموزی که نتیجه آراء اعلام شد در کف خیابان به یک جنبش سیاسی دیگر شیفیت می گردید، در بهترین شرایط نمی توانست واکنشی بیشتر از حذف رفسنجانی را نمایندگی کند و در خوش بینانه ترین ارزیابی به کاریکاتوری از اعتراض توده ای بیست و پنج خرداد هشتاد و هشت تنه می زد.

چند پرسش سوزان

واقعیت این است که بخش عمده ای از چپ های سوسیالیست که رأی به حسن روحانی را در تقابل با نظام حاکم و دست کم جناح رهبری آن دانسته و به عنوان یک فرصت برای انکشاف مبارزه طبقاتی از آن یاد کرده اند، در برابر این پرسش خاموش اند که اگر به راستی چنین است چرا تحریم؟ چرا این چپ برای تقویت پتانسیل سیاسی تحلیل خود به رفسنجانی، خاتمی، روحانی رأی نمی دهد؟ مگر نه این که حسن روحانی می تواند چنان شکافی در بالا ایجاد کند که امکان مانور به پائین بدهد؟

سؤال دیگر این است که اگر رأی پنجاه و یک درصدی به حسن روحانی بیان نوعی اعتراض است پس آن بیست و هشت درصد آرای تحریمی چیست؟ و اصولاً ماهیت طبقاتی این اعتراض ها چگونه و بر مبنای کدام داده های آماری قابل ارزیابی ست؟ اگر به راستی پنجاه و یک درصد آرای حسن روحانی "نه" و طغیان علیه رهبری است پس آن چهل و پنج درصد آرای مخالف جناح روحانی - بالغ بر هفده میلیون - چیست؟ دفاع از رهبری؟ یعنی مجموع آرای آقایان قالیباف، جلیلی، رضائی و ولایتی چگونه تبیین پذیر است؟ این سؤال اصلی ست.

مسأله دیگر این است که اگر بیست و هشت درصد آرای تحریمی های سال ۹۲ نشان دهنده پلاتفرم ویژه ای باشد، باید به این پرسش نیز وارد شد که پس آن چهل و پنج درصد و چهل و نه درصد تحریمی های انتخابات پنجم و ششم

(مرداد[اسد] ۱۳۶۸ و خرداد ۱۳۷۲) چه گونه توجیه می شود؟ و به راستی چه طور است که تحریمی های ۱۳۶۸ در دوم خرداد ۱۳۷۶ به کمتر از بیست و پنج در صد می رسد؟ دوستانی که جناح احمدی نژاد را شکست خورده ماهوی ۱۳۹۲ می دانند آیا می توانند به این سؤال هم با خاطر جمع پاسخ دهند که اگر اسفندیار رحیم مشائی رد صلاحیت نمی شد باز هم خط احمدی نژاد این گونه دست و پای خود را جمع می کرد؟ و یا اگر رفسنجانی از سد فیلترینگ شورای نگهبان رد می شد و طبق ادعای خودشان و برخی برداشت های کم و بیش واقعی بیش از هفتاد درصد آرای مشارکت جویان را جمع می کرد آن گاه قیاس این رفسنجانی با انتخابات مجلس ششم و دو دوره ریاست جمهوری پنجم و ششم ، به کجا می انجامید؟ دو قطبی رفسنجانی - مشائی حامل کدام پیام نگران کننده بود که حاکمیت ترجیح داد مشارکت پائین را به جان بخرد و از کشیده شدن احتمالی مناظره به خیابان پیش گیری کند؟ و یک سؤال دیگر ، آرای مشائی به حساب کدام جناح واریز شد؟ و باز هم یک سؤال دیگر ، آن همه اشتلم احمدی نژاد که دور جدید آژیر خطر افشاکگری در صورت رد صلاحیت مشائی را جیغ می کشید کجا و چه گونه تخلیه و کنترل شد ؟ آیا در آن بالاها سازشی صورت بست؟ آیا احمدی نژاد برای سکوت خود امتیاز گرفت؟ آیا چننه احمدی نژاد خالی بود؟ آیا احمدی نژاد بیش از توان واقعی خود گرد و خاک راه انداخته بود؟

همه این ها و ده ها پرسش سوزان دیگر می تواند بر متن انتخابات یازدهم مورد بحث و مناقشه قرار گیرد و به پیچیدگی های انتخابات ایران جلوه های دیگری بدهد. حوادث بعد از انتخابات ۱۳۹۲ و رضایت نسبی مردم دست کم مؤید این واقعیت است که بخش قابل تأملی از معترضان انتخابات ۱۳۸۸ به یک ارضای سیاسی رسیده اند. ارضا البته و همیشه موقت است. مانند نشئه گی مورفین و ماری جوانا یا مستی شامپاین ! چرا راه دور برویم ؟ صعود به جام جهانی ! در خوش بینانه ترین تحلیل این بنفش به آن سبز پشت پا زده است اما مسأله این است که حباب سرخوشی در آینده نچندان دور خواهد ترکید و در مسیر انکشاف مبارزه طبقاتی گریبان بورژوازی غیر "متعارف" و "استثنائی" را خواهد گرفت و دموکراتیسم کذائی آن را در منجلاب بازار آزاد دفن خواهد کرد. عنصر اصلی چنین تعرضی را باید در جنبش کارگری جست که امروز برای دستمزد و تشکل مبارزه می کند و فردا برای لغو کار مزدی !

تحریم فعال یا تحریم فعالیت؟

گفتیم که میزان بیست و هشت درصد تحریمی ها به خودی خود مؤید هیچ پیامی نیست و تحریمی های انتخابات پنجم و ششم را شاهد آوردیم. ما به درستی نمی دانیم که چه بخش هائی از مردم و با کدام خاستگاه طبقاتی و سیاسی در انتخابات شرکت کرده اند یا به راه تحریم رفته اند. قدر مسلم این است که نه مشارکت کنندگان و نه تحریمی ها از یک سازماندهی حزبی و تشکیلاتی بهره مند نبودند و باز هم می توان گفت که درصد مشارکت و تحریم به هیچ وجه نمایانگر نفوذ سیاسی احزاب و سازمان های اپوزیسیون و پوزیسیون موجود نیست.

چند نکته :

یکم. ما در مقاله "سیاست تغییر یا تغییر سیاست" به تبیین میانی تغییر دولت ها وارد شدیم و نشان دادیم که در عصر امپریالیسم تغییر دولت ها از مسیر انتخابات به تغییرات رادیکال و پایدار در راستای منافع کارگران و زحمتکشان نمی انجامد. پاسخ نهائی ما به بحران کاپیتالیستی نه رفرم ، نه تغییر از بالا و نه انتخابات بلکه انقلاب بود. در نتیجه همان تحلیل نگفته پیداست که ستراتژی سیاسی سوسیالیست ها نمی تواند متکی به مشارکت در انتخابات باشد ، هر چند می توان با متدولوژی تحلیل مشخص از شرایط مشخص به ارزیابی دقیق تر - فی المثل - چهار مدل رأی به زوگانوف در مقابل پوتین ، چاوز در مقابل کابریلس ، اولاند در مقابل سارکوزی و موسوی و روحانی در برابر احمدی نژاد و

قابلیف و جلیلی پرداخت ، و با تأمل گفت که مشارکت مشروط و رأی به زوگانوف و چاوز می تواند یک گام به پیش تلقی شود اما هیچ درجه ای از مشارکت و رأی به اولاند و روحانی حامل کمترین بار اصلاحی نیست.

دوم. قدر مسلم این است که ستراتیژی سیاسی چپ سوسیالیست تغییر دولت ها یا سیاست ها از طریق انتخابات نیست با این حال چنان که پیشتر گفتیم برای تأثیر گذاری اثباتی در سپهر سیاسی ایران این پاسخ های کلی بسنده نمی کند. سهل است در مقابل راه کارهای صرفاً امتناعی و انفعالی و انتظاری دفاع از سازماندهی ، تشکل یابی و بسیج نیروی اجتماعی طبقه کارگر به منظور تدارک انقلاب سوسیالیستی یک آلترناتیو واقعی است.

سوم. در نتیجه تکیه زدن به کرسی تحریم می تواند سوسیالیست ها و فعالان کارگری پیشرو و آگاه را در ضلع رأی ندادن با انواع و اقسام جریان های بورژوائی مانسته سازد. به یک مفهوم تحریم به معنای رأی ندادن نیست. ترم تحریم از انتخابات ۱۲ فروردین [حمل] ۱۳۵۸ وارد ادبیات سیاسی اپوزیسیون مترقی و رادیکال ایران شده و به تدریج با ادبیات جریان های مجاهد و سلطنت طلب و انواع و اقسام سرنگونی خواهان و حتا رفرمیست های سکولار و جمهوری خواه مرز مشترک بسته است. با این حال تحریم تا حد رأی ندادن تنزل یافته است.

چهارم. واقعیت این است که در حال حاضر هیچ یک از احزاب و گروه ها و سازمان های سیاسی چپ ایران نه در ادعا و نه در عمل هیچ بخش مؤثری از طبقه کارگر ایران را نمایندگی نمی کنند. اگر حزب کارگری از طریق اتحاد تشکل های کارگری و پیوستگی فعالان کارگری شکل می بندد لاجرم برای تأثیر گذاری در عرصه سیاست ایران باید به سمت تشکل یابی حرکت کرد. من البته خلاف آن دوست عزیزم نه فقط منکر وجود جنبش کارگری نیستم بلکه بر این باورم که جنبش کارگری ایران علاوه بر یک قدمت صد ساله همواره با فراز و نشیب های مختلف به حیات خود در سپهر اجتماعی ایران ادامه داده است. با این حال جنبش کارگری ایران از آن درجه قدرت سیاسی مؤثر برخوردار نیست که بتواند از طریق نفرستادن نمایندگان خود به پارلمان یا تحریم انتخابات و فشار گذاشتن بر حاکمیت به نقش آفرینی بپردازد. اگر جنبش کارگری می توانست دو فعال مستقل کارگری را به جای محبوب وارد پارلمان کند آن گاه فراخوان تحریم انتخابات هم معنا دار می بود. منظور من البته این نیست که جنبش کارگری در صورت برخورداری از یک درج، تأثیر گذاری سیاسی می باید برای انتخابات پارلمانی یا ریاست جمهوری نماینده معرفی کند ؛ به هیچ وجه. منظور من این است که با این ضعف آشکار جنبش کارگری و تشنت و رکود جریان های چپ سوسیالیست سخن گفتن از تحریم یا فراخوان به تحریم به اندازه فراخوان به مشارکت در انتخابات بلاوجه است. جریانی می تواند از تحریم دفاع عملی کند که :

الف. از چنان قدرت کمی و کیفی برخوردار باشد که حاکمیت نتواند تحت هیچ بهانه ای نقش آن را در جهت گیری فعالیت های سیاسی و اجتماعی نادیده بگیرد. جریانی که بتواند به محض دستگیری یکی از اعضایش فی المثل سوخت تهران را مختل کند.

ب. به اعتبار بهره مندی از پایگاه اجتماعی و توده ئی گسترده بتواند از مسیر مشارکت یا تحریم حاکمیت را متزلزل یا تثبیت کند.

وقتی که هیچ یک از دو مؤلفه پیش گفته در مورد سوسیالیست ها صدق نمی کند و به عبارت دیگر ما از آن درجه سازمان یابی و نفوذ اجتماعی برخوردار نیستیم که مردم کارگر را به تحریم و مشارکت فراخوانیم دیگر سخن گفتن از تحریم کدام مفهوم سیاسی را تداعی می کند؟

گمان نمی کنم که هیچ جریانی – حتا در اتاق های در بسته – مدعی شود که آن بیست و هفت در صد مردم تحریمی به اعتبار فراخوان این یا آن گروه سیاسی به صندوق های رأی پشت کرده اند. اگر چنین است – که به گمان نگارنده چنین است – پس مسأله واقعی می تواند این باشد که :

۵۲ درصد رأی به حسن روحانی ، رأی به برنامه های دست راستی و نئولیبرالی حزب اعتدال و توسعه نیست .

۵۲ درصد رأی به حسن روحانی مخالفت با نظام سیاسی حاکم و "نه خُرد کننده" نیز نیست . نافرمانی مدنی نیز نیست .

۲۷ درصد عدم مشارکت نماد هیچ مفهوم سلبی و اثباتی متکی به یک حرکت امتناعی طبقاتی نیست .

بخش کاملاً روشن و اثباتی انتخابات یازدهم آرای سعید جلیلی و بخشی از آرای قالیباف است که می تواند نماینده واقعی آرای رده های مختلف سپاه و بسیج و نیروی انتظامی باشد .

بخش قابل توجهی از آرای حسن روحانی را می توان به حساب جریان های غیر متحزبی ریخت که با رفسنجانی و خاتمی نمایندگی می شوند . این بخش می توانست در صورت عبور از فیلترینگ به یک پیروزی قاطع دست یابد . در نتیجه به نظر ما این جریان چه متشکل و متحزب باشد و چه نباشد به عنوان آلترناتیو اصلی تغییر در شرایط کنونی و آینده قابل پیش بینی به شمار می رود . همه می دانند که سیاست امپریالیسم امریکا و اتحادیه اروپا در قبال نظام سیاسی ایران نه رژیم چینج بلکه تغییر و تضعیف است . به همین سبب نیز اصلاح طلبان بهترین گزینه برای تحقق چنین سیاستی به شمار می روند . بی هوده نیست که سران برون مرزی آنان صبح تا شب در رسانه های پروغربی می لولند .

اگر میزان خالص آرای جناح کنسرواتیست و نظامی را در همان چهار میلیون رأی سعید جلیلی خلاصه کنیم این نتیجه بسیار بدیهی به دست می آید که با وجود استفاده از رانت قدرت و بهره گیری از انواع و اقسام هیأت های مذهبی و گروه های متشکل نظامی این جریان از سال ها پیش در قالب یک اقلیت محدود اجتماعی و البته متشکل فرو رفته است .

شعار "عدالت پروری" این جناح با احمدی نژاد شکست خورده و سیاست تعرضی در عرصه اتمی و سیاست خارجی نیز به بن بست تحریم ها رسیده است . در نتیجه این جناح اعتبار و پایگاه توده ئی خود را از دست داده و نقد آن نیز بلاوجه است . در عرصه سیاسی ایران که صغیر و کبیر از جزئیات فاجعه کهریزک مطلع هستند روشنگری در مورد عملکرد سعید مرتضوی همان قدر توضیح و اشکات است که یک روزنامه نگار به کارگر آگاهی بدهد که دستمزدش زیر خط فقر است .

نه اصلاح طلبان و نه اصول گرایان از آن درجه سازماندهی حزبی برخوردار نیستند که بتوانند جریان انتخابات را به شیوه دخالت احزاب سیاسی در دموکراسی های پارلمانی جهت دهند . سرگیجه اصلاح طلبان اعم از مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی تا دو روز مانده به انتخابات همین امر مسلم را تأیید می کند . کما این که تشتت در میان اصول گرایان و شکست آرایش مؤید فقدان یک جریان متشکل و متحزب و سراسری و مورد اجماع در میان این طیف است .

بعد از تحریر :

کسانی که به بهانه های مختلف از جمله "افول دوران انقلاب" ، "ضعف پرولتاریا" ، "متعارف کردن بورژوازی" ، "انقلاب دموکراتیک" ، "بازی در شکاف های حاکمیت" ، "هم پوئی با نود و نه درصدی ها" وووو از این یا آن جناح بورژوازی دفاع می کنند نه در نهایت بلکه همان ابتداء در کنار اردوی سرمایه می ایستند . ما صف بندی این دو جناح را در متن مقاله "بن بست دو راهی" ترسیم کردیم و فی الحال بیش از آن حرفی برای گفتن نداریم .

چرا مردم به روحانی رأی دادند؟ شما دارید از یک آسمان خراش سقوط می کنید ، با سرعت و با کله چه باید کرد؟ مردم به هر ریسمانی هر چند پوسیده باشد چنگ می اندازند . روحانی همان ریسمان پوسیده است .